

## دیالکتیک تاریخ انقلاب ایران و شرایط اکنون

آزمون‌های اجتماعی از واقعیات زندگی برمی‌آیند و سطح واقعیت آگاهی آن نیز درک متقابل نیروهای متضادی است که شرایط تولید مادی موجد آن می‌باشد. از آنجا که شرایط تولید مادی در ایران به واسطه اقتصاد پرتناقض سرمایه‌دارانه به طور غالب بر "اقتصاد نفت" و درآمد حاصل از آن "رانت نفتی" را به دست می‌دهد، و دیگر بخش‌های سرمایه اجتماعی تابعی از آن می‌باشد، رژیم سیاسی آن نیز با ویژگی‌های اقتصادی‌اش قابل درک است.

رژیم سیاسی ایران و با چهره جمهوری اسلامی، حاکمیت / استبداد مضاعف بر جامعه را تحمیل نموده است. استبداد مضاعف علاوه بر استبداد ذاتی سرمایه که بر طبقه کارگر اعمال می‌گردد، قدرت مستبد فراطبقاتی دستگاه مذهب نیز در این مفهوم، مالکیت را زیر لوای قدرت خودبیگانه‌ساز در چنان قوانینی شکل می‌دهد که بخشی از طبقه سرمایه‌دار را هم به بند برمی‌کشد. سنت مذهب در دستگاه دولت نیروی خاص خودمختار خویش را بر کل جامعه اعمال می‌نماید.

از نهضت مشروطه تاکنون، از سویی جامعه ایران معاصر بخشی از تناقضات جهانی بوده و از سوی دیگر کانون طوفانی انقلابات.

دیالکتیک مناسبات اجتماعی در برابر استبداد مضاعف در هر برهه، مبارزات ضداستبدادی را در رأس مبارزه طبقاتی قرار داده و در تمام مبارزات یک سده‌ی اخیر انقلاب و ضدانقلاب، چنان در هم تنیده شده‌اند که در تمامی ادوار، استبداد جدید از درون همان مبارزات پدیدار گشته است. ضداستبدادیون به مستبدین بعدی و دیالکتیک دگرگونی به ضد خود که فرایند دگرگون کننده تاریخ می‌باشد، دوباره در برابر تاریخ قرار گرفته است.

در این ادوار، آگاهی ضداستبدادی، سطح واقعیت آگاهی جامعه و آزمون‌های اجتماعی آن را، که از واقعیات زندگی برمی‌آیند، چنان به ابهام می‌کشاند که فرارفتن از آن، خود به یک تناقض در هستی اجتماعی تبدیل می‌گردد. انگیزه‌ی آزادی که قدرت مهارناپذیر جامعه می‌باشد، در فعلیت خود چنان رازآمیز می‌شود که شکاف عظیمی میان حرکت عینی آن و اندیشه‌اش پدید می‌آید، هر کدام به طور جداگانه و در مسیر یک جانبه‌ای پیش می‌روند که قدرت فرارفتن از تضاد را در نمی‌یابند. اما تضادها همواره متراکم تر می‌گردند. اگر انگیزه دگرگونی و دگرخواهی، واقعیت جامعه ایران است، تدارک انقلابی آن ناگزیر می‌باید در این وارونگی و در رویارویی با ضدانقلاب درون انقلاب حرکت بی‌وقفه خود را به پیش برد. جامعه ایران آبستن انقلاب مداوم می‌باشد.

جمهوری اسلامی محصول متأخر نهضت مشروطه می‌باشد که با وقفه‌های هفتاد و چند ساله، به طور مده‌زاد که خود (مشروطه) می‌توانست حتی جزو واپسین جنبش‌های مدرنیته محسوب گردد، اما به علت موانع تاریخی- ساختاری در انقلاب ۵۷ و ناهم‌زمان ظهور کرد. دولت جمهوری اسلامی حتی برای دوران نخستین خود اگر به مثابه محصول نهضت مشروطه استقرار می‌یافت، باز هم تکامل نایافته بود؛ زیرا که هنوز این نهضت پروسه‌های تاریخی رنسانس و جدائی دین از دولت و حکومت از روحانیت، دوران عصر طلایی روشنگری و پروسه انباشت اولیه سرمایه برای تکوین انقلاب بورژوازی را طی نکرده بود. در فاصله این تأخیر تاریخی، دولت شبه مدرن مسبند پهلوی، در کشاکشی طولانی جایگزین گردید. اما در تمامی این دوران "شبح جمهوری اسلامی" به اشکال مختلف [مُدرس‌ها، کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها و...] معطوف به قدرت بوده اند. ولی این "شبح" از طرفی به دلیل رشدنایافتگی بورژوازی لیبرال و از سوی دیگر در فقدان آلترناتیو انقلابی پرولتاریائی در تقابل با دولت شبه مدرن مسبند پهلوی و در حقیقت بعد از دهه‌ها تأخیر این بار به عنوان محصول جنگ سرد و آلترناتیو سرمایه‌داری غرب در برابر گسترش احتمالی سرمایه‌داری دولتی شرق به مثابه استغراق امپریالیستی جایگزین دولت شبه مدرن مسبند پهلوی بالا آورده شد.

خودجنبی انقلاب ۵۷ قبل از آنکه به تشخیص ضدانقلاب درون انقلاب نایل آید، توسط جمهوری اسلامی سرکوب گردید. دیالکتیک دگرگونی توسط ضدانقلاب به ضد خود بدل شد. انقلاب مردم، اما انگیزه آزادی در خودکنشی توده‌های جامعه لحظه‌ای جمهوری اسلامی را آرامش نبخشید. جمهوری اسلامی با بحران‌ها زاده شد و درون آن به حیات بحرانی‌اش ادامه می‌دهد. اینکه در فاصله میان انقلاب ۵۷ و چکامه آغاز انقلاب ۸۸ خودتکاملی دگرگونی به ضد خود چگونه تحقق خواهد یافت، به درک دیالکتیک انقلاب توسط خود توده‌های جامعه و در رأس آن طبقه کارگر بستگی دارد. حرکت انقلابی جامعه می‌تواند خاموش گشته و سرکوب شود، اما غیرقابل انکار خواهد ماند. هستی اجتماعی واقعاً خود آزمایشگاه بزرگ تاریخ است.

برخی از احزاب و سازمان‌ها و افراد سیاسی در این میان با گرویدن به مجموعه‌ای از تئوری‌های انتزاعی، صداهای برخاسته از پایین جامعه را نتوانسته‌اند بشنوند. این صداها برای آنان نامأنوس است، با واقعیات بی‌روح آنان که مبارزه طبقاتی را همچون شیئی تلقی می‌کنند، هم‌نوا نیست. آنان نیروهای جدیدی از جامعه را که در حال حرکت برای دگرگونی واقعیت برخاسته‌اند تا تاریخ را از نو شکل دهند، احساس بیگانگی می‌کنند، زیرا که از "خود بیگانه" هستند. درحالی‌که مفهوم تئوری‌رهایی در وحدت با مردمان زنده که هم دارای اندیشه و هم کنشگر هستند، به عنوان یک کل واحد، فعلیت مبارزه طبقاتی را معنا و مفهوم می‌بخشند دیالکتیک تاریخ از مبارزات خودجوش در حال تکامل خلق می‌شود، نه در باورهای تجربه‌گرایان انتزاعی که انقلاب انتزاعی در جامعه‌ی خیالی آنان تحقق خواهد یافت. انقلابی‌گری انتزاعی از آن جهت در مورد آنان صدق می‌کند که تشخیص دیالکتیکی امر عینی جامعه ایران نه با خودپویی ذهن جامعه که با ذهنیت آنان، جدای از هم قرار دارد. از دیدگاه رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک، طبقه کارگر هنوز در کلیت خود در سندیکاهای خویش متشکل نشده‌اند. بنابراین، واقعیت جنبش اجتماعی با تئوری ذهنی آنان مطابقت نمی‌نماید؛ پس خودکنشی توده‌های مردم و رابطه‌ی عمل اجتماعی آنان که دیالکتیک دگرگونی را می‌آفریند، روش امر مشخص دیالکتیک انقلاب نمی‌تواند باشد. روش برای سوسیال دموکراسی امر از پیش ساخته و پرداخته‌ای است که در جریان زندگی رخ نمی‌دهد. با این ارزیابی انفجار اجتماعی ایران که رخدادی انقلابی می‌باشد، صرفاً نتیجه اختلافات درون حکومتی میان اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان است. آنان ناتوان از درک رودررویی توده‌های مردم در برابر به گفته مارکس "دولت سیاسی" و تقابل میان ایندو، که از جانب همان توده‌ها که به صورت یک کنش سیاسی برخاسته از پایه‌های مادی و طبقاتی است، می‌باشند. با این نگرش، هم گرایش رفرمیستی تجربه‌باور و هم انقلابی‌گران انتزاعی در یک شعار مشترک توافق دارند که عنوان آن "حرکت ارتجاعی" مردم می‌باشد.

درک اکنومیستی ماهیت این گرایش‌ها به جای درک و بررسی ماهیت تکامل یابنده نیروی انقلابی درون جنبش اجتماعی، آنان را در خلأ مطلق به پرواز درمی‌آورد. چنین گرایش‌هایی که مبارزه طبقاتی را در جامعه ایران به طور کلاسیک و مدرسی در نظر می‌گیرند، بی‌شک نقش استبداد دستگاه مذهبی تلفیق یافته در دستگاه دولت را درک نمی‌کنند و مبارزه طبقاتی را بی‌واسطه از آن و به طور انتزاعی کاوش می‌کنند، بی‌آنکه فهمیده باشند اسلام به عنوان بنای دستگاه مذهب در خلال نظام‌های اجتماعی - اقتصادی تا کنون دوام یافته است و در دوران معاصر نیز با گذر از بحران‌ها، انشعابات و کنش‌های تاریخی با حفظ مضمون اساسی آن، اکنون نیز در دستگاه دولت مستبد سرمایه عجین گشته است.

به این ترتیب، آنان با نادیده گرفتن این ترکیب متناقض و استبداد مضاعف حاصل از آن و با ماندگاری در قوانین ثابت انتزاعی آن، نگرشی را گشودند که امروزه شاهد آن هستیم، یعنی خیزش انقلابی توده‌های میلیونی را که چکامه آن آغاز انقلاب را می‌سراید، به عنوان یک "حرکت ارتجاعی" تلقی کرده و از انقلاب می‌گریزند. درستی هر قانون ثابت و انتزاعی در خود بی‌تردید صحیح است و شاید هر واقعه و رخدادی را بتوان در آن جای داد که خود پیوسته خویش را تایید کند. اما چنان طرح نظریه‌ای برای توضیح چیزی که در مسیر واقعی تاریخ قرار گرفته باشد، ارزش تاریخی نخواهد آفرید. انگیزه آزادی در جامعه ایران تاریخاً و هم اکنون کنش عینی مبارزات اجتماعی بوده و تقابل آن نیز به طور بی‌واسطه با استبداد گره خورده است. اگر این مبارزه توسط آن بخش از جامعه که صرفاً بر اساس برآوردن نیازهای ذهنی بی‌ربط به ضرورت‌های اجتماعی صورت گرفته باشد، قابل تعمق است. اما در این جامعه و پیکار برای نیازهای زیستی- طبقاتی مستقیماً با استبداد برخورد می‌کند که دولت مستبد سرمایه را پوشش قرار داده است. در نظام استبدادی- طبقاتی هر اندازه که تولید تابع افزایش ارزش اضافی می‌گردد، فرارفت مبارزات ضد استبدادی به مبارزه طبقاتی، یعنی از نفی استبداد به نفی طبقات که دیالکتیک دگرگونی به ضد خود را دربردارد، روی خواهد داد. بدون درک این دیالکتیک دگرگونی، نفی نفی در جامعه ایران که همان انقلاب سوسیالیستی می‌باشد، فرانخواهد رسید. گریز از نفی، یعنی همان نفی استبداد که آغازگر نفی در نفی (انقلاب سوسیالیستی) می‌باشد، غیر از یک انتظار تاریخی که هرگز تحقق نخواهد یافت و در آن انسان نقشی ایفاء نمی‌کند، به یک غیبت تاریخی در مبارزه طبقاتی خواهد انجامید. انقلاب اجتماعی بدون گذار از این مراحل تاریخی، همچون نمود پرش به مطلق از جانب کسانی است که امروزه در نقش رفرمیست و انقلابی‌گران انتزاعی ظاهر می‌شوند.

طبقه کارگر خودآگاهی را زمانی درمی‌یابد که ضرورت آن از بطن فشارهای درونی همین مبارزات ضد استبدادی- طبقاتی و تاریخ برخیزد، نه از اصول عقلانیت رهبران فرهیخته که خارج از زندگی واقعی طبقه کارگر قرار دارند. در غیر این صورت آگاهی کارگران از بیرون و از جانب آثانی که در باب جهان اندیشه می‌کنند و در ماورای این زندگی واقعی قرار دارند، به عنوان ایندولوژی تحمیل خواهد شد. انقلاب سوسیالیستی فقط در شرایطی که سرمایه‌داری آماده می‌سازد، انجام خواهد گرفت و آن در ایران همین مناسبات استبداد مضاعفی است که از جانب دولت طبقه‌ی حاکم ایجاد گشته است.

هدف ابدی رفرمیسم سندیکالیستی در نهایت، مبارزه جهت بهبود بلافصل شرایط زیست کارگران می‌باشد و تدارک انقلابی جنبش کارگری- سوسیالیستی را فقط یک آرمان‌گرایی تلقی می‌کند. بنابراین، از این دیدگاه "شورا"، "کمیتة کارگری"، "هسته‌های کمونیستی" و "بلوک سرخ طبقاتی" تماماً در راستای حفظ نظم موجود و تهی از گرایش انقلابی است. طبقه کارگر در میدان مبارزه طبقاتی هیچگاه ارزیابی‌های مجرد از ضرورت‌های تاریخی را به دوران‌سازی‌های تاریخی بدل نمی‌کند. تمامی مبارزات سیاسی برای وی مبارزه طبقاتی است و ترکیب دوگانه واحد متضاد را که اینک خود به عنوان یک طبقه در درون مناسبات استبدادی- طبقاتی قرار دارد، به دیالکتیک فرارونده و رفع شونده خواهد سپرد.

اوضاع کنونی یکسره با درک ذهنیت‌های تثبیت شده متفاوت است، تئوری‌ها و رهنمودهای کسانی که کنش‌های توده‌های مردم را به انگیزه مقاصد اصلاح‌طلبان منتسب می‌سازد، یک دروغ تاریخی است. این کنش‌ها در راه اهداف تاریخی انقلابی جامعه ایران صورت می‌گیرد. تاریخ از زاویه دید روانشناسانه فهم پذیر نیست؛ درحالی که معنا و مفهوم تاریخ در فرایندی قرار دارد که انگیزه‌های فردی در آن کارکردی ندارد، مگر در جهت هدفی که با انگیزه اجتماعی گره خورده باشد. انگیزه رهبری، دغدغه این ریاست‌طلبان می‌باشد. جنبش‌های خودانگیخته برای اینها در خودتکاملی مفهومی ندارد اگر که بر موج آن سوار نشده باشند. جنبش خودانگیخته برای آنان کور است اگر که آنان چشم این حرکت نباشند. توده مردم و طبقه کارگر برای اینها فقط یک نیروی عینی است نه یک سوژه خوداندیش.

به این ترتیب، مبارزات ضداستبدادی توده‌های مردم بستری است که در جریان آن درک ضرورت مبارزه طبقاتی به تناسب این اصل که تحقق "ایده‌ی انگیزه‌ی آزادی" فقط در قدرت طبقه کارگر همبسته می‌تواند فعلیت پیدا کند، دریافته می‌شود. در غیر این صورت این احزاب و افراد تسلیم خودآگاهی بسته و خودکفای خویش خواهند بود که در مسیر بی‌اعتنایی به رخدادهای تاریخ قرار گرفته‌اند. خصلت‌نمای این نگرش محدود و تنگ را می‌توان به صورت حزبی در میان حکمتیست‌ها و به عنوان محفلی و فردی نظیر بهمن شفیق- عباس فرد و برخی‌ها نظیر آنان مشاهده نمود. بهمن شفیق صریح‌تر از هر کسی خیزش انقلابی توده‌های مردم را که به سرعت از امیال اصلاح‌طلبان گذشت و کلیت نظام جمهوری اسلامی را در برگرفت با این بیان که: "جامعه‌ی ایران به سرعت به سمت یک فاجعه به پیش می‌رود" و همچنین "برای چپ، برای کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، برای کارگران و دانشجویان و زنان ترقی‌خواه و برای کل جامعه این تحول یک فاجعه است"، قلمداد کرد (بهمن شفیق و... - پیش بسوی تقابل هژمونیک، ۱ تیر ۱۳۸۸). وی تحول و دگرگونی به ضد را به مثابه یک "فاجعه" و کارگران، زنان، دانشجویان و آزادی‌خواهانی را که در خیابان‌ها به مبارزه برخاستند را کل یک فاجعه دریافت نمود. این خصلت یک سندیکالیست رفرمیستی است که در هراس از انقلاب، طبقه کارگر را به شرایط محدود زیستی فرامی‌خواند. متناقض‌تر اینکه درون این "فاجعه" به طور فرصت‌طلبانه به دنبال یافتن "هر درجه‌ای از گشایش فضای سیاسی در پرتو جدال کنونی بین جناح‌ها تنها لحظه‌ای موقت و فرجه‌ای کوتاه برای جامعه به طور کلی و برای جنبش کارگری به طور ویژه است"، تا طبقه کارگر امیال و اهداف ایشان را در تحقق اینک: "بگذار صد، هزار و هزاران سندیکا و تشکل کارگری شکل بگیرد"، به اجرا درآورد (بهمن شفیق و... - طغیان سبزه‌ها یک جنبش ارتجاعی است، ۲۸ خرداد ۱۳۸۸). درون "فاجعه" که باتلاق مرگ و نیستی است، به غیر از قارچ‌های سمی کدامین درخت زرین شکوفه می‌زند؟ "بلوک سرخ طبقاتی" آنان، بلوک استقرار ترس است؛ ترس از مبارزه انقلابی، ترسی که خامنه‌ای و بسیج و لباس شخصی و سپاه در تحکیم و تثبیت نظام سرمایه بر جامعه مستولی می‌کنند و در برابر، نیروی مقابل آن دست به آفرینش نیروی انقلابی جدیدی زده است. از این جنبش انقلابی، رادیکالیسم زاده خواهد شد. ماهیت موسوی و کروی‌ها برای مردم برملا خواهد گردید که در تلاش حفظ جمهوری اسلامی. پسا جمهوری اسلامی هستند. توده‌های میلیونی پی خواهند برد که هر نیرویی، ظرفیت و پتانسیل بر دوش کشیدن رهبری را نمی‌تواند عهده‌دار گردد. با یک گام به جلو و دو گام به پس و هراسان از انقلاب، جامعه پیشروی نمی‌کند. این خلأ را طبقه کارگر با قدرت رهبری خویش و خودآگاهی‌اش در بستر مبارزات به دست خواهد آورد و از مبارزه علیه حاکمیت استبدادی- طبقاتی تا کسب قدرت سیاسی، که خواهد توانست "تولید سازمان یافته" را گسترش دهد، دست از انقلاب در مراحل برنخواهد شست.

اینک در برابر رژیم جمهوری اسلامی و سرکوب سی ساله آن، مردم کوشیده‌اند با شورش‌های خودجوش در سرتاسر جامعه خود را از زیر بار فشار این حکومت رها سازند؛ از رأی دادن به موسوی و تحریم انتخابات - که خود شرکت در انتخابات بدون کاندیدا است - گرفته تا بایکوت و افشاکاری. عقب نشینی ظاهری از سطح خیابان‌ها نه به معنای شکست جنبش انقلابی و نه پیروزی جمهوری اسلامی می‌باشد. مبارزات جنبش کارگری با مطالبات پیشین خود بایستی بتواند در تلفیق با ضرورت‌های کنونی جنبش همگانی، آنرا به جنبش طبقاتی درآمیزد. بازگشت دوباره به خیابان‌ها مطالبات جامعه را شفاف‌تر و تمایز آن را از "رنگ سبز" صندوق آرای توهومات به شناخت عینی از ماهیت جمهوری اسلامی و نیز سازشکاران روشن‌تر خواهد کرد. اما آنچه که اتفاق افتاد شکستن مشروعیت این نظام و زدوده شدن اندک توهماتی بود که در جامعه به وقوع پیوست. انشقاق و تناقض، رأس تا بدنه این نظام را درهم کوبید. مسئله اینجاست که چگونه از

درون خودکنشی‌های جامعه مفهوم جدیدی از خودتکاملی و آلت‌رناتیو رهبری، جایگزین آلت‌رناتیو رهبری درون حکومتی که موسوی باشد، سرخواهد زد. تکرار مدام رهبری طبقه کارگر مشکلی را حل نخواهد کرد، شکل جدید رهبری که زمینه‌تئوری فراگیر انقلاب اجتماعی را فراهم آورد، خواهد توانست رهبری پرولتاریایی را تضمین نماید. **کمیته انقلابی** متشکل از کمیته‌ها و شوراهای کارگری، دانشجویی، زنان، محلات و کارکنان دولتی در مراکز کار و تولید که به طور خودجوش سازمان می‌یابند، خواهد توانست "**شورای کل فرماندهی انقلاب ایران**" را سازمان داده و رهبری نماید. سبب پیروزی و یا شکست جنبش انقلابی ایران در انتخاب رهبری کدامین شخصی نیست، بلکه آن است که خود توده‌ها بتوانند بدیل رهبری تمامی رهبرانی گردند که از درون انقلاب و متناسب با شناخت عینی فعالیت آنها برگزیده شود. تحت چنین شرایطی انقلاب مداوم جامعه ایران نه برگشت پذیر خواهد بود و نه سلطه دولت به مفهوم کلیشه‌ای آن خواهد توانست شکل جدید حکومت برآمده از اقدامات مستقیم از پایین را تحت سلطه ایدئولوژیک خود قرار دهد. تمامی رهبران خودگمارده از پیش در برابر دیالکتیک خودرهایی دچار سرگستگی شده‌اند.

کمیته‌ها و شوراهای کارگری می‌توانند توده‌ها را در توهم از یاری رساندن به جناح - باندهای حکومتی در نابودی و حذف جناح - باندهای دیگر بازدارند و برآمد استبدادی دیگر از درون ضداستبداد کنونی را نهبیب زده و تجارب تاکتونی انقلابات متعدد سده اخیر جامعه ایران را روشنگری نمایند تا نیروی انقلابی، خود تحقق خواسته‌های خویش را از هدف نهایی به وظیفه‌ی عملی در تحقق سوسیالیسم اثبات کند.

موسوی و کروبی نه قرار بود و نه می‌توانستند پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی و یا خامنه‌ای را برافرازند. آنان از دل جمهوری اسلامی و برای زدودن چهره کریمه آن می‌آمدند. مصالحه زشت آنان بر سر آراء توهم‌آمیز توده‌های جامعه به انتخابات و جمهوری اسلامی، واقعیت عینی دآوری ما کارگران را به ثبوت خواهد رساند. گرچه در شرایط کنونی ابتکار عمل انقلابی در دست طبقه کارگر ایران نمی‌باشد، اما هرگونه دوری جستن از این شرایط نیز دوری و گریز از حق تعیین سرنوشت جامعه به دست خود توده‌ها است. اما حقیقت تاریخ در چنین تند و پیچ‌های اجتماعی است که برای بسیاری آشکار می‌شود و انقلاب را به امر مشخص تبدیل می‌کند. شعارهای میلیونی مردم به سرعت از "رای مرا پس بگیر" به "مرگ بر خامنه‌ای"، "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" تبدیل گردید. حزب حکمتیست‌ها اعلام کرد: "آنهایی که مردم را به اعتصاب عمومی در دفاع از جناح‌های جمهوری اسلامی می‌کشاند، در صف ما نیستند" (حزب حکمتیست، اول تیر ۱۳۸۸). آیا واقعاً موسوی و کروبی ها چنین شهامتی را به خرج می‌دادند که جامعه را به اعتصاب عمومی سوق دهند؟ یا اینکه با آرای مردم "پز می‌دادند"؟ حکمتیست‌ها این "پز دادن" را جدی تلقی کرده و از مردم خواستند تا در خانه‌هایشان بمانند. اگر چنین اعتصابات عمومی رخ دهد، بنیان نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برافکننده است. هنوز ماهیت سرنگونی این رژیم بر چنین جریانات سیاسی در ماورائیت و هاله‌ی ابهام قرار دارد.

ناتوانی از ارزیابی دیالکتیک انقلاب نزد چنین احزاب، محافل و افرادی که حرکت انقلابی توده‌ها را "فاجعه" نامیدند، با تحلیل بسیار گویای فرخ نگهدار به عنوان لباس شخصی جمهوری اسلامی، دوش به دوش هم می‌سایند؛ آنجا که وی می‌نویسد: "سخن آقای خامنه‌ای که می‌گوید نظام جمهوری اسلامی ایران آلت‌رناتیو بیرونی ندارد، با شواهد عینی سازگار است. چنانچه تحولات جاری در جهت خارج شدن کنترل اوضاع از دست حکومت فعلی کشور سمت گیرد، هیچ نیروی دیگری فعلاً قادر به تأمین امنیت مردم، استقرار حاکمیت تازه و تضمین تمامیت کشور نیست و 'سناریوی سیاه' محتمل‌ترین و خطرناک‌ترین آلت‌رناتیو است؛ نه فقط برای ایران که برای منطقه و برای جهان... عمیقاً معتقدم جنبش دمکراتیک ایران باید تنها 'راه حل ممکن' در کادر جمهوری اسلامی ایران را در دستور خود قرار دهد و از آن بیرون نرود" و "رفتار و تصمیم‌گیری‌های رهبر جمهوری اسلامی ایران در مرکز توجه باشد و از مبارزه برای تغییر در ترکیب ساختار فعلی قدرت، فراتر نرود" (فرخ نگهدار - نشریه خبری ایران امروز ۲۷/۶/۲۰۰۹).

شرم‌آور است! شعار تمامی رفرمیست‌ها، انقلابی‌گرایان انتزاعی و قلم بدستان نوکر، اجتناب از "فاجعه" و "حرکت‌های ارتجاعی" است. در حقیقت هم انقلاب چه ربطی به آنان دارد؟ در شرایط مطلوب کنونی‌تان زیست کنید! دیالکتیک از کسانی که در چنبره تنگ و محدود جامعه بورژوازی گرفتارند و با این تفکر که هرآنچه در جامعه وجود دارد ضرورتاً همان چیزی است که باید باشد، انتقام می‌گیرد. دیالکتیک تاریخ از مبارزات خودجوش در حال تکامل خلق می‌شود، نه در آزمایشگاه فکری ریاست طلبان تجربه‌باور انتزاعی.

ناصر برین  
۱۴ تیر ماه ۱۳۸۸